

این سید اهل گلاس‌نوست نیست!

منصور حکمت

یک نکته بسیار جالب توجه در اظهارات ماههای اخیر سران جمهوری اسلامی اذعان کردنهاي جا و بیجا به خطر واقعی سرنگونی حکومت است. بی آنکه کسی چیزی پرسیده باشد، اعلام میکنند که "ضد انقلاب" و "غرب" و "یادی بیگانه" بهیچوجه نخواهند توانست نظام را از بین ببرند. رهبر، که گویی منابع خبری ویژه ای دارد که از نزدیک ترین رفقای هم دریغ میکند، وعده میدهد که بزودی توطئه های شومی برای از میان بردن نظام را برملا خواهد کرد. در آخرین و در عین حال دراماتیک ترین موارد این آیت الکرسی خواندن ها و بخود قوت قلب دادن ها، خامنه ای سران قوای چندگانه را جمع میکند تا به یاران نگران خود اطمینان خاطر و به رقبا هشدار بدهد که اوضاع "نظام" مانند روزهای آخر نظام شوروی نیست. حکومت در حال فروپاشی نیست. قبل از هرچیز بخاطر اینکه این سید متدین و عزیزی که رئیس دولت و قائد مجلس است "گورباچف ایران" نیست و "نمی خواهد" (یعنی نباید) باشد.

شباهت هایی که خامنه ای به زعم خود میان اوضاع ایران امروز و شوروی دهسال قبل یافته و سراسیمه ب فکر انکار نتایج منطقی آنها افتاده، بسیار کلی و فرمال است. تنها جزء مشترک دو موقعیت شاید اینست که هیات حاکمه ای زیر فشار های اقتصادی و سیاسی از درون دچار تجزیه شده و بخشی از خود حاکمین صحبت از اصلاحات از بالا میکنند. اما این مشخصه همه حکومت های بحران زده است. مقایسه این دو وضعیت بیش از آنکه چیزی را روشن کند، گمراه میکند. اما تصور خام و سطحی ای که خامنه ای از نقش دو سید در شوروی و ایران و تاثیرات موقعیت و انتخاب های فردی اینها در روند عینی تاریخی دارد کمک میکند سوالات تشویش برانگیز جدیدی را برای ایشان مطرح کنیم.

خامنه ای مشاهده درستی دارد وقتی میگوید این سید اهل گلاس‌نوست نیست. از هم اکنون روشن است که خاتمی شخصا قایق جمهوری اسلامی را تکان شدیدی نمیدهد. خاتمی خاموش ترین و آشتی طلب ترین عنصر جبهه دوم خرداد است. تمام علائم حاکی از آن است که خاتمی نیز مانند خامنه ای در جستجوی یک فصل مشترک سیاسی با جناح مقابل و تنش زدایی است. همگرایی خاتمی و خامنه ای حتی میتواند در ماههای آینده اشکال چشمگیریتری بخود بگیرد. اما باید پرسید این واقعا چه قوت قلبی به خامنه ای و شرکاء میدهد؟ در مثال شوروی مورد نظر خامنه ای، اگر گورباچف کلا به خط سنتی و برژنفی وقت تسلیم میشد و اعلام میکرد که دیگر "گورباچف" نیست، امروز اوضاع در شوروی در چه حال میبود؟ اگر فرضا جبهه دوم خرداد کلا صحنه را برای خامنه ای و شرکاء خالی کند، واقعا چقدر خیال خامنه ای از بابت آینده رژیم اسلامی راحت میشود؟ مساله تماما به این گره میخورد که حکومت چه پاسخی در قبال مسائل اجتماعی و سیاسی ای دارد که موجد این بحران بوده اند. واقعیت اینست که جمهوری اسلامی پاسخی ندارد. خاتمی و جبهه دوم خرداد شروع بحران و مشکلات حکومت اسلامی نبودند. اینها معلول این بحران بودند. خاتمی و جبهه دوم خرداد یک تلاش کاملا اسلامی و "خودی" برای نجات رژیم اسلامی، و از جمله خود جناب خامنه ای، از ضربات موجی هستند که برای در هم کوبیدن حکومت اسلامی براه افتاده. خاتمی و دوم خرداد در این روند کاره ای نیستند. اهرمی برای کنترل اوضاع در دست ندارند. مشکل این حکومت مردم اند، مردمی که رژیم اسلامی را نمیخواهند و فهمیده اند که میتوانند از آن خلاص شوند. مشکل این حکومت اقتصاد است، اقتصادی که از تامین نیازهای اولیه انسانها عاجز است و بر فقر دائم میلیونها انسان بنا شده. مشکل، نظام سیاسی است، نظامی که انسان قرن بیست و یکم را

برده و مجرم و صغیر و بی حق تعریف میکند و تحقیر میکند و میکوبد. ایدئولوژی است، مذهب است، دستگاه فکری فاسد و جنایتکارانه ای که بشر را گناهکار می‌شمارد و سعادت را ممنوع اعلام میکند. ایدئولوژی ای که علنا به جنگ زن میرود. مشکل این نظام، خود این نظام است. نظامی که جلوی تلاش انسانها برای رفاه و برابری و آزادی و سعادت فردی و جمعی شان را سد میکند. مردم حکم به رفتن این نظام دادند. و خاتمی ها برای نجات نظام پا بمیدان گذاشتند. اکنون معلوم شده است که دوم خرداد راه نجاتی برای حکومت اسلامی نیست. مردم دیگر در خیابانند. اگر خامنه ای دنبال قیاس تاریخی در روسیه می‌گردد، توجه اش را به سال ۱۹۱۷ جلب میکنم.